

محاكمه

آرتور

میلر



اشتاین بك

چندی پیش کنگره امریکا (مجلس سنا و مجلس نمایندگان) «آرتور میلر» Arthur Miller نویسنده سرشناس امریکائی را برای تحقیقات احضار کرد. «میلر» متهم شده بود که زمانی با حزب کمونیست همکاری داشته است. وی همکاری گذشته خود را با کمونیست‌ها انکار نکرد، ولی از بردن نام کسانی که در آن دوران با آنان رفت و آمد داشته بود، خود داری کرد. «کمیته تحقیق فعالیت های ضد امریکائی» کسانی را که با اصطلاح از «لودادن» همکاران و آشنایان خود امتناع می کنند، بعنوان اینکه قانونگذاران را

«تحقیر» کرده اند، به دادگاه می کشاند. دادگاه «میلر» را به یکسال زندان و پرداخت جریمه نقدی محکوم ساخت، ولی او آنچه را یا اعضا، کمیته گفته بود، دوباره بر زبان آورد: همکاران و آشنایان گذشته، مرا بعنوان دوست بمیان خود راه داده بودند و بمن اعتماد داشتند. برخلاف شرافت بشری است که اکنون من بآنان خیانت کنم و آنانرا لو بدهم. «مقاله زیر شرحی است که «اشتاین بك» نویسنده بزرگ هم میهن «میلر» درباره این محاکمه تاریخی نوشته است و ما از مجله امریکائی Esquire ترجمه کرده ایم.

محاكمه آرتور میلر باین عنوان که کنگره امریکا را تحقیر کرده است، یکی از عجیب ترین و هراس انگیزترین معماهایی را که ملت و دولتی تا کنون با آن مواجه شده است، در ذهن همه ما برمی انگیزد. این محاکمه در نوع خود نخستین محاکمه نیست و با احتمال قوی آخرین هم نخواهد بود. مسأله اینست که آرتور میلر يك نویسنده و از بهترین

نویسندگان ماست. آنچه بر او گذشته است ممکن است بر هر نویسنده‌ای بگذرد: ممکن است بر خود من بگذرد. ما اکنون با مشکلی روبرو شده‌ایم که حل آن باسانی مقدور نیست. مادست بگریبان معمای عظیمی هستیم. کسی نمی‌داند که اگر در چنین موقعیتی قرار گیرد چه می‌تواند بکند، و مسلماً بسیاری نمی‌دانند که اگر جای میلر بودند، چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند. خود من هم بدستی نمی‌دانم.

اجازه دهید فرض کنیم که مرابطان «تحقیر کنگره» به دادگاه برده‌اند؛ در چنین موقعیتی، اندیشه‌های من احتمالاً چنین خواهد بود:

شک نیست که کنگره، بموجب قوانین موجود صلاحیت دارد که هر گونه سؤالی که می‌خواهد از من بکند و در صورت خودداری من از دادن پاسخ، مرابطان تحقیر قوه مقننه به محاکمه دعوت کند، حقیقت اینست که قوانین ما به کنگره اختیار داده است که تقریباً همه کار بکند. کافی است که کنگره اعمال یا موقعیت‌های معینی را برخلاف امنیت عمومی و اخلاق عمومی و سلامت عمومی تشخیص دهد و آنها را «خطر آشکار و فوری» اعلام نماید. اگر کنگره فروش و مصرف «پیراشکی» را مخالف سلامت عمومی تشخیص دهد، فروش و مصرف «پیراشکی» جنبه جرم و جنایت خواهد یافت. از آنجا که بسیاری از مادران، فرزندانشان خود را بخوبی تربیت نمی‌کنند، کنگره می‌تواند محبت مادری را خطری بدانند که رفاه و خوشبختی عمومی را تهدید می‌نماید.

مسلم است که کنگره حق دارد در هر موردی هر سؤالی که می‌خواهد از من بکند، اما نکته اینجاست که آیا کنگره می‌تواند در اعمال این حق زیاده روی بکند؟

کنگره اعلام کرده است که حزب کمونیست امریکا و جمعیت‌ها و سازمانهایی که وابسته به آن تشخیص داده شده است، حیات ملت امریکارا بمخاطره افکنده است. (گویانکه بسیاری از این جمعیت‌ها و سازمانها بیجهت و بنحوی خود سرانه بحزب کمونیست بسته شده است). در اینجا باید بگویم آنچه مرا از پیوستن به این جمعیت‌ها مانع شده است، فضیلت یا قضاوت درست نیست. طبیعت من اصولاً بپیوستن و وابستگی به این و آن تباين دارد. صرفنظر از «گروه پیشاهنگان» و «دسته خوانندگان کلیسا»، من هرگز انگیزه تعلق به این و آن را در خود احساس نکرده‌ام. اما فرض می‌کنیم که چنین انگیزه‌ای در من وجود داشت، و فرض می‌کنیم که من عضویت یک یا چند تا

از این جمعیت های «ضاله» و «خطرناک» را پذیرفته بودم. کار من نویسنده است، و نویسنده می تواند درباره همه چیز کنجکاو باشد. بنابراین، من چنین احساس کرده بودم که شناختن و درک کردن انواع گوناگون مردم و دسته ها و جمعیت های مختلف یکی از وظائف حرفه ای منست. پس از آنکه به وابستگی های گذشته خود اعتراف کرده ام، اکنون اعضاء کمیته از من می خواهند که افرادی را که در جلسات سابق با آنان نشست و برخاست داشته ام، نام ببرم. در اینصورت، امیدوارم که از اینجا به بعد بتوانم چنین استدلال کنم:

کسانی را که من می شناختم، بعقیده من، به ملت خود خیانت نکرده اند و خیانت نمی کنند. اگر جز این بود، بیدرنک آنرا بدست پلیس می سپردم. جای گفتگو نیست که اگر نام این اشخاص را بر زبان بیاورم، بیدرنک آنها را احضار خواهند کرد و تحت تحقیقات قرار خواهند داد. بالنتیجه، بعضی کار خود را از دست خواهند داد و دیگر وسیله تأمین معاش نخواهند یافت؛ و در هر حال موقعیت این افراد در اجتماع متزلزل خواهد گشت و حیثیت آنان لکه دار خواهد شد. (فراموش نکنید که این افراد همانهایی هستند که در چشم من بی گناه و پاکند). همینست که من این حق را بخود نمی دهم که نام آنرا بگویم، زیرا این کار نه فقط خیانت، بلکه خلاف اخلاق است. بگفته دیگر کمیته کنگره از من می خواهد که بنام «فضیلت عمومی»، مرتکب یک عمل خلاف اخلاق گردم.

اگر من در برابر تقاضای کمیته تسلیم شوم، یکی از اساسی ترین اصول رفتار آدمی را زیر پا نهاده ام، و اگر سر باز زنم، متهم به تحقیر کنگره خواهم شد، بزندان خواهم افتاد و جریمه خواهم گشت. یکی شرافت مرا لکه دار می سازد، و دیگری داغ جرم و گناه بر پیشانی ام می زند؛ و این داغی است که محو نمی گردد.

اکنون فرض کنیم که من زن و فرزند و دارائی مختصری دارم و در جامعه هم دارای منافعی هستم. «اتهام تحقیر»، آنچه رامن بآن عشق و دلبستگی دارم بخطر می افکند، ازینرو فرض می کنیم که من بعلت دل نگرانی یا ترسوئی و جیبونی، هرچه رami خواهند، بگویم. در اینصورت زخم عمیق شرمساری همواره در دل من تازه خواهد ماند.

مرانی توان بایادآوری کارهای گذشته کمیته کنگره، از ادامه این گونه استدلال بازداشت.

سالهاست که هر روز شهادت دروغ کسانی را که به دروغگویی خود

اعتراف کرده اند و مقتریانی را که به هیچ چیز پابند نبوده اند، در روزنامه‌هایی که اخبار «کمیته تحقیقات ضد امریکائی» را منتشر می‌کنند، خوانده‌ام و دیده‌ام که چگونه از همین شهادت‌های دروغین برای برهم زدن خوشبختی و آرامش زندگی کسانی که من نمی‌شناسم، استفاده شده است، و دیده‌ام که بسیاری از همین مردمان بدون محاکمه نابود گشته‌اند.

کدام راه را انتخاب کنم؟ از هر یک ازین دوراه بروم گرفتار خواهم شد. از کسی که به دوستانش وفادار نمانده است نمی‌توان انتظار داشت که به میهن خود وفاداری کند. اصول اخلاقی را نمی‌توان سهمیه‌بندی کرد و مقداری از آنرا سهم دوستان و مقداری را سهم میهن قرار داد. شرافت و فضیلت از کانون خانواده سرچشمه می‌گیرد و آدمی هر جا برود شرافت خود را به‌مراه می‌برد. میزان شرافت مادر صحنه دادگاه تغییر نمی‌کند، مگر اینکه مارا در تحت فشار ترس و وحشت قرار دهند.

اما همانطور که من در میان دو قطب بیم و هراس گرفتار شده‌ام، کنگره هم گرفتار است. قانون برای اینکه پایدار بماند، باید از اصول اخلاقی بدور نباشد. وادار کردن افراد باینکه در روابط خصوصی، شرافت خود را زیر پا بگذارند و جریحه دار کردن فضیلت شخصی آنان، مسلماً شرافت و فضیلت آنان را در زمینه‌های اجتماعی متزلزل می‌سازد. بدیهی است که اگر اعضاء کنگره مرا خیلی بترسانند، ممکن است من برای رضای خاطر ایشان چیزهایی از خودم در بیاورم؛ و این همانست که بسیار پیش آمده است. قانونی که اصول اخلاقی را ندیده می‌گیرد، پایدار نمی‌ماند و دولتی که اعمال ضد اخلاق را متحمل می‌گردد و با آن‌ها پشتیبانی می‌کند، بحقیقت «خطر آشکار و فوری» است.

مادیدیم که دولت شوروی خبرچینی و جاسوسی را ترغیب می‌کند؛ فرزندان دربارۀ پدران و مادران خود گزارش می‌دهند، زنان به جاسوسی می‌پردازند؛ و همگی ازین خبرها به طغیان آمدیم. در آلمان هیتلری، گزارش دادن دربارۀ دوستان و خویشاوندان، عمل میهن پرستانه‌ای بشمار می‌رفت. ما امریکائیها خود را ازین امور مصون می‌پنداشتیم و خویشتن را مافوق این کارها فرض می‌کردیم. ولی آیا براستی ما چنین تأمین و مصونیتی داریم و از چنین برتری برخوردار هستیم؟

آقایانی که در کنگره نشسته‌اند باید بدانند که بر سردوراهی وحشتناکی قرار گرفته‌اند. حقوق قانونی ایشان بوضوح تثبیت شده است، اما آیا ایشان نباید اندکی هم بفکر مسؤولیت‌های اخلاقی خود باشند؟ چه بسا که در

ضمن اینکه برای مصون نگاهداشتن ملت امریکا از تهاجم تلاش می کنند، ایمان و اعتقادات ریشه داری را که آخرین وسیله دفاع ملتی است، ریشه کن می سازند. حقیقت اینکه اعضاء کنگره نیز به همراه آرتور هیملر در جایگاه متهمین قرار گرفته اند.

اجازه دهید که مجدداً جای خود را با هیملر عوض کنم. من از نام بردن دیگران خودداری کرده ام. مرا محکوم کرده و بزنداند انداخته اند. اگر من متهم بدزدی یا جنایت بودم، مسلماً مستحق این مجازات بودم. زیرا من همه مردم این اعمال رازش و خطامی دانیم. اما مرا به این اتهام زندانی ساخته اند که آنچه را از کودکی بمن آموخته اند، انجام داده ام. از نیروهنگامی که بسوی زندان می روم، احساس می کنم که در حق من ظلم و بیدادگری کرده اند؛ و جای شبهه نیست که طنین این بیدادگری در اذهان همه مردم خواهد پیچید. حال اگر من آنقدر شهامت داشته باشم که بر سر معتقدات خود بایستم و کنج زندان را بر آزار دیگران رجحان نهم و خویشتن را به بهای جان دیگران نجات ندهم، سرانجام چنین احساس خواهم کرد که قانون بیش از من صدمه دیده است و اینجاست که تحقیر قانون و کنگره از آن صورت خشک قضائی بیرون می آید و واقعیتی که جنبه بشری دارد، پیدامی کند.

مطابق قوانین ما، آرتور هیملر مقصر است؛ اما او با شهامت هم هست. اعضاء کنگره چنین می پندارند که برای حفظ احترام قوانین باید هیملر را به زندان بیفکنند. اما اعضاء کنگره چگونه این معیار احل خواهند کرد: احترام به قانون را تنها در صورتیکه خود قانون احترام پذیر باشد، می توان محفوظ داشت. اینجاست که آن «خطر آشکار و فوری» هویدا می گردد؛ این خطری است که به آرتور هیملر مربوط نیست، بلکه زندگی دیگرگون شونده ما را تهدید می کند.

من اگر جای هیملر بودم نمی دانم چه می کردم، اما برای خود و فرزندان خود آرزومی کنم که همان شهامت ویرا داشتم که مانند اوسرخم نکنم و از معتقدات شخصی خود مدافعه نمایم. اعتقاد من اینست که شهامت فردی و معتقدات اخلاقی بهتر از اینگونه میهن پرستی های بی دردسر سیاستمداران، ملیت و آب و خاک را محفوظ می دارد.

پدرم مرد بزرگی بود. بن درسهائی آموخت که تصور نمی کنم در دورانهای که اجتماع مادستغوش نوعی چون «هیستری» می گردد، اصول این درسهای متزلزل شود. درسهای او بر پایه قواعدی است که هرگز لغو

نشده است : او بن آموخت که خدا را بزرگ دارم ، خانواده خود را احترام گزارم ، به دوستانم وفادار باشم ، قانون را محترم شمارم ، میهنم را دوست بدارم و بی هیچگونه پرده پوشی و درنگ، بر ضد ظلم و استبداد قیام کنم، خواه این پیداد گری از ناحیه قلدرهای مدرسه باشد، خواه موجود آن يك «دیکتاتور» خارجی باشد ، خواه از اعمال عوام فریبان داخلی سرچشمه گرفته باشد. اگر بیکار بستن این درس ها خیانت است ، بگذار که هر چه بیشتر خیانت کنیم .

رایند رانات تاغور

فگین زهره

باگرد آن راه آمیخته ام
 که دلدارم از آن می گذرد،
 با آب آن آبدان آغشته ام
 که او در آن تن می شوید،
 ای ساقی، عشق من از سرحد مرگ
 در می گذرد تا به دیدار او بشتابد.
 من با آینه ای که رخسارش را
 مکرر می کند، همسانم،
 من با هوایی که بادبزنش
 می جنباند، یکی هستم .
 «گویند اداس» گفت : ای دختر ،
 اگر تو حلقه انگشتری هستی،
 او نگین زمر دست.

ترجمه ن.